

بخشهایی از نامه مادر بزرگ "پاشا" به "پوتین".

آقای احمدی نژاد

این داستان راستان برای تو نیز هست!

سایت حزب کمونیست روسیه فدراتیو- ترجمه م. شیزلی

من یک پیرزن 93 ساله هستم. به تو، رئیس جمهور ما مراجعه میکنم. شوهرم زندگی خود را در نبرد استالینگراد از دست داد. پسر من در افغانستان مفقود الاثر شد. تنها زندگی میکنم. خدا را شکر که مردم کمک میکنند. حکومت، همه ما پیران را فراموش کرده است. حقوق بازنشستگی من ناچیز است، دوا و دارو ندارم. "زورابوف" (1) تو همه را به جیب زده است.

به پای صندوق های رای نرفتم. با صندوق رای آمدند، نشان دادند، جایی را که بجای تو علامت بزنند. تو به بسیاری از رندان اجازه فعالیت دادی و به آنان اجازه افزایش قیمت نان را میدهی. نخیره تو را با رغبت بسیار از پول کیف می ربایند. با این وضع چگونه به زندگی ادامه بدهم؟

البته، سیب زمینی، چغندر، هویج، شلغم دارم. شاید تا بهار کافی باشد. اما شکر ندارم. و تو تنها وعده میدهی، وعده میدهی و وعده میدهی... به همه جا سفر میکنی. من به تو به مسکو زنگ زدم. تو نه بمن و نه به مردم جواب ندادی. از غارتگران دفاع کردی. انتخابات تو افشای گردید. پسر من، نبایستی که اینچنین با مردم برخورد کرد!

در روستای ما، نماینده کالخور فردی صادق و بزرگوار بود. بر خلاف حامی تو در ردای طلا. به حامی تو اعتماد نمیکنم. خداپرست نیست. ابتدا عرق خور بود و هم اکنون حقه باز است.

من به تو، پوتین ولادیمیر ولادیمیریچ، رای دادم و نه به حزبی ها- پولداران از حزب (روسیه واحد) تو مرا فریب دادی. نه تنها به من بلکه به تمامی روسیه کلک زدی. تو دوباره نقشه بدی را در سر داری. به مدودوف تو رای نخواهم داد. بگذار مردم خود رئیس جمهور را انتخاب کنند. مزاحم روسیه نشو. نمیخواهی کناره گیری کن. تو حتی برای یکبار برای ما تسکین و آرامش نیآورده ای. ما را از مزایا محروم ساختی. سالهای جنگ برای ما دشوار بود. اما ما، مردم شوروی برای جبهه و پیروزی زحمت کشیدیم. چرا هم اکنون شما میخواهید ما را دفن کنید؟ ما شایسته و سزاوار زندگی بهتری هستیم.

من راضی هستم که چه امروز و چه فردا از چنین زندگی به دنیای دیگری بروم. خداحافظ آقای رئیس جمهور. دیگر نخواهم نوشت. بمثابة یک مادر مایلم به تو بگویم که، ولادیمیر ولادیمیریچ: به مردم توجه کن، کاپیتالیستها را از روسیه بردار. خداحافظ!

مادر بزرگ پاشا (پاولووا، منطقه نیژنی گوراد)

اگر احمدی نژاد این سطور را مطالعه میکند، بایستی طبق یک ضرب المثل لاتین گفت: "داستان از توست که حکایت میکند."

این ضرب المثل در پایان کتاب فرهاد چهارم توسط احسان طبری آمده است.

1- زورابوف، وزیر بهداری بود که اخیرا استعفاء داد.